

تاریخ وصول: ۹۱/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۲۳

تأویل عصیان و توبه آدم (ع) در اندیشه عرفای اسلامی

سیدحسن سیدترابی^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت، استادیار گروه ادبیات فارسی، رشت، ایران

یحیی رمضانی پارگامی

دبیرآموزش پرورش شهرستان تالش

چکیده:

از دیدگاه عرفای اسلامی، پاک بودن از «گناه» و «عصیان» از آغاز آفرینش تا پایان آن، کار فرشتگان است و آلوده به معصیت بودن در همه عمر مختص شیطان و توبه و بازگشت از عصیان و گناه پیشه آدم (ع) و انسان‌هاست. گفتمان عصیان و توبه حضرت آدم نیز یکی از موضوعات خواندنی و پر رمز و راز عرفان اسلامی است و عرفا و شعرای بزرگ عارف مسلک با استناد به آیات و روایات و احادیث منقول از پیامبر و اقوال جانشینان و تابعین آن حضرت به تأویل عرفانی آن پرداخته‌اند. این موضوع در مکتب عرفان ذوقی جلوه‌های گوناگونی به خود گرفته است. عرفا حماسه عصیان و توبه آدم (ع) را از زمینه‌های نیل به کمال جویی انسان دانسته و با تعبیر شاعرانه و عارفانه در پی تأویل آن برآمده‌اند. از جمله مولانا عصیان و توبه آدم (ع) را در مسیر تکامل وی به طور خاص و عامل ترقی بشر به طور عام تعبیر کرده است. این مقاله در پی آن است که تعبیر این بزرگان را به پیشگاه قرآن ببرد و با سنجش این دفتر الهی و وحی نامه مصون و محفوظ آسمانی بسنجد.

کلید واژه‌ها:

آدم (ع)، عصیان، توبه، قرآن مجید، عرفان، تأویل ذوقی.

^۱- hassantorabi80@yahoo.com

پیشگفتار

از جمله مباحث محققان امروزی بازنگری دیدگاه‌های عرفا و داستان انبیاء در ادبیات عرفانی است. آدم (ع) نخستین انسان است که خداوند او را از خاک آفرید. برخی از صاحب نظران با عنایت به ریشه این کلمه آن را به معنی «آفریده» با «خاک سرخ» دانسته‌اند. نام وی ۲۵ بار در قرآن کریم یاد شده است. در روایات اسلامی آمده است که آدم و حوا پس از نافرمانی و تناول از میوه ممنوعه از بهشت رانده شدند و پس از هبوط، آدم (ع) به سرزمین هندوستان افتاد و حوا به سرزمین جدّه فرود آمد. (طبری، ۱۳۶۴: ج ۴۹/۱)

مقاله حاضر می‌کوشد موضوع عصیان و توبه حضرت آدم (ع) را از دیدگاه قرآن کریم و متون مقدس و عرفان اسلامی بررسی کند. تأثیر عرفان بر ادبیات یک ملت نیز روشن است و بررسی دیدگاه عرفانی یک ملت بدون توجه به ادبیات آن قوم امکان پذیر نیست به همین دلیل ورودی به وادی ادب نیز خواهیم داشت. سنجه و نگهبان حقیقت در تمام این مقاله سخن خدای بزرگ در قرآن کریم است که در خصوص مقایسه میان سخن قرآن و متون مقدس دیگر ضرورتی برای تفصیل بحث وجود ندارد. قرآن کریم دین را اصلی واحد خوانده و بنابر اصلی کلی از بشارت و تصدیق شرایع سابق و لاحق به یکدیگر سخن گفته است، از سوی دیگر به قول شفیعی کدکنی زبان عرفان اسلامی شکل هنرمندانه زبان قرآن است این واقعیت نه تنها از کاربرد واژگان قرآنی در آثار عرفانی هویدا است بلکه از همگونی چشم‌اندازهای ساختاری زبان عرفان و زبان قرآن هم برمی‌آید. به عبارت ساده‌تر منابع و ساختار فکری عرفای اسلامی و روند خلاقیت و ذوق هنری آنان ریشه در آیات قرآنی دارد. عرفای اسلامی تجربه‌ها دیگر گونه ای را در بحث آفرینش و هبوط آدم بیان کرده‌اند. از جمله سوانح معنادار زندگی آدم موضوع «عصیان و توبه» اوست که به صورت درون مایه در تعالیم عرفا و ادبیات مرید/ مرادی و متون عرفانی وارد شده است. اکنون با این رویکرد بحث‌مان را آغاز می‌کنیم.

عصیان در لغت

عصیان در لغت به معنی «سخت شدن» و خارج شدن از اطاعت و فرمان است، اما در گفتمان امروز به معنای «گناه» است.

توبه به معنی «بازگشت» است و در اصطلاح عرفان اسلامی بازگشت به سوی حق است. در تفکرات دینی فرد گناهکار با هر گناهی که مرتکب می‌شود، از مسیر صواب دور می‌شود و تنها با توبه و بازگشت می‌تواند جلوی سقوط خود را بگیرد و راه وصول به حق را هموار کند. این مقاله بر آن است تا با توجه به آیات قرآنی تعبیر لطیف عرفا در مورد گناه آدم را بررسی و ظرایف اندیشه‌های آنان را با هم مقایسه کند.

در اندیشه همه ادیان حضرت آدم (ع) بر اثر خوردن میوه ممنوعه عصیان کار و روسپاه شده و از بهشت رانده شده است. (کتاب مقدس، پیدایش، باب ۳ بند ۸-۶) از آن جایی که لطف حق در سخت‌ترین مراحل زندگی ملموس و قابل فهم است این امر را در داستان حضرت آدم ملموس‌تر می‌بینیم. عرفا با بهره‌گیری از آرا و اعتقادات آیین‌های کهن (عهد عتیق و جدید) معتقدند حضرت آدم (ع) پس از رانده شدن از بهشت و جدایی از حوا به کوه سراندرپ هند می‌افتد و سالیان دراز در حال سجده گریه و زاری می‌کند آن گونه که در آثار متفکران سایر ادیان الهی آمده، در اثر آب چشم حضرت آدم این کوه پوشیده از سبزه و چمن می‌شود. عرفا در مورد مدت گریه و زاری و توبه حضرت آدم نظرات متفاوتی دارند بعضی این مدت را صد سال و بعضی دویست یا چهارصد یا هفتصد سال دانسته‌اند. هرچند هدف نگارندگان روشن کردن مدت زمان توبه نیست اما، کوشش آدم (ع) برای آمرزیده شدن جای تعمق دارد. شاید ژرف ساخت داستان ایوب و داود (ع) از همین جاست. از آن جایی که همه امور در ید قدرت حق است، آمرزیده شدن حضرت آدم نیز کلیدی جز لطف حق ندارد به عقیده عرفا، خداوند حضرت آدم را به خاطر فروتنی در پذیرش تقصیر خود، لایق توبه دانست. کلمات توبه را به حضرت آدم آموخت و با لطف خود توبه او را پذیرفت. این واقعیت در قرآن کریم آشکارا بیان شده است:

«فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش توبه او گردید زیرا خداوند

مهربان و توبه پذیر است» (بقره، آیه: ۳۷)

همان طور که در پایان آیه مبارکه آمده دلیل پذیرفته شدن توبه از طرف خداوند، مهربانی و توبه پذیر بودن خداوند عنوان شده است.

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر لطف خداوند در حق حضرت آدم را به قدری زیاد می‌داند که از بین مخلوق خود فقط او را بر می‌گزیند و مقام شامخ پیامبری را به او عطا می‌فرماید.

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ»

پس خداوند به مقام نبوت برگزیدش و توبه او را پذیرفت و هدایتش کرد». (طه: ۱۲۲)

عرفا و شعرای بزرگ اسلامی با استناد به آیات قرآنی و روایات ادیان الهی دیگر و احادیث منقول از پیامبر و اقوال جانشینان و تابعین آن حضرت، به تشریح ذوقی داستان توبه حضرت آدم پرداخته و برای عصیان او دلایل عمده‌ای برشمرده‌اند و با تعبیر ذوقی زیبای خویش در پی تأویل آن برآمده‌اند. هدف این پژوهش آن است که با دقت نظر در افکار عرفا و شعرای عارف مسلک ظرایف جانب داری آنان از حضرت آدم (ع) عرضه شود تا دوست داران زبان و ادبیات فارسی و عرفان دوستان بهره‌وافی از آن برده باشند. برای نیل به این هدف آرای گهر بار برخی از عرفای قرن پنجم تا نهم بررسی شده است. عرفا در هر حال و مقام به جانب داری از حضرت آدم پرداخته و عذر و بهانه‌های زیادی برای عصیان آدم و دلایل ویژه‌ای برای پذیرش توبه او ذکر کرده‌اند از جمله:

کمال جویی

کشف‌الاسرار از جمله آثار عرفانی است که زمینه ساز شکل‌گیری آثار عرفانی دوره‌های بعد شده است؛ در این اثر گران‌بها عصیان آدم که سبب رانده شدن وی از بهشت شد نه تنها مایه خفت و خواری او نیست بلکه غایت کمال آدم است که در سایه توبه شکل گرفته و با وصال دوباره، تولدی ارزشمند و عاشقانه یافته است.

«پیر طریقت را پرسیدند - که در آدم چه گویی در دنیا تمامتر بود یا در بهشت؟ گفت: در دنیا تمامتر بود که از بهر آنکه در بهشت در تهمت خود بود و در دنیا در تهمت عشق آنکه گفت تا ظن نبری که از خواری بود که او را از بهشت بیرون کردند، نبود که آن علو همت آدم بود» (میبدی، ۱۳۸۹ ج ۱ / ۱۳۸)

میبدی «أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» را که خداوند تعالی به حضرت آدم امر فرمود که فرشتگان را از نام‌هایشان آگاه ساز، دلیل بر پیامبر بودن حضرت آدم ذکر می‌کند و سرانجام سخن خود را با

حدیثی از رسول اکرم (ص) مستند می‌کند که آن حضرت، آدم را با حضرت موسی کلیم الله مقایسه می‌کند.

«این آیت دلیل است که آدم پیغامبری بود مرسل به فریشتگان - و قیل کان رسولاً الی و لده. بوامامه باهلی گوید مردی پیش رسول آمد گفت یا رسول الله انبیاء کان آدم؟ قال نعم، مکلم». (همان: ج ۱ / ۱۳۸)

هوشیاری

شیخ نجم الدین رازی در «مرصادالعباد» بر این باور است که خداوند حضرت آدم را در بهشت مورد امتحان قرار داد که آیا می‌تواند غذای اصلی خود را بیابد و به کمال برسد؟ در اندیشه وی با تمام شدن ساخت کالبد آدم، غذای او هم مهیا شده بود و فرشتگان قبل از نفخ روح در آدم در بهشت گندم می‌کاشتند و دهقانی بودند که باید حضرت آدم دست رنجشان را می‌خورد. آدم نیز نقد را به هوای نسیه از دست نداد. ترجمان این اندیشه را حافظ در مصراع «پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت» با شیوایی هرچه تمام‌تر بیان کرده است.

«چون آدم تمام شد و غذای او هم تمام شده بود، امتحانی بکردند تا او خود غذای خود باز خواهد شناخت؟ گفتند: ای آدم درین بهشت رو، و هرچه خواهی میخور، و لکن گرد آن درخت مگرد او بفرمان گرد آن درخت نمیگشت اما نفس او با هیچ طعام انس نمی‌گرفت و میلش همه بدان میبود». (رازی، ۱۳۶۳: ۱۴۹)

شیخ صفت هوشیاری حضرت آدم را در خوردن میوه ممنوعه با تمثیلی زیبا تشریح می‌کند. وی تمام نعمت‌های بهشتی را برای حضرت آدم در مقابل گندم (غذای اصلی آدم) به کاه تشبیه می‌کند که حضرت آدم فقط به خاطر فرمان حق که «به شجره ممنوعه نزدیک نشو» با نعمت‌های بهشتی می‌ساخت و به گندم نزدیک نمی‌شد.

«همچنانک اسب را توبره‌ای جو از دور بنهند و قدری کاه در پیش او کنند، که میخور و گرد تو بره جو مگرد او بحکم ضرورت کاه میخورد و همگی میل و قصد او سوی جو باشد، و او را پای بند بر نهاده باشند نتواند که بنزدیک جو شود، تا آنکه کسی بیاید بند از او بردارد. آدم را اگرچه نعیم هشت بهشت در پیش نهاده بودند، اما نسبت با آن گندم همه کاه بود و پای بند (و لا تقربا هذه الشجره) بر پای داشت». (همان: ۱۴۹)

فروتنی

مولانا نیز عصیان و توبه حضرت آدم را در مسیر تکامل وی به طور خاص و عامل ترقی بشر به طور عام تصور کرده است و خود را همچون فلک در نظر آورده که بی غرض پیرامون درگاه حق می‌گردد و چشم داشت پاداش ندارد. وی خود و حضرت آدم را از گروه بشر متمایز می‌کند که در جهان ما هیچ کس بی غرض و بی چشم داشت دور چیزی نمی‌گردد. مولانا در ابیات زیر خود را از حضرت آدم نیز برتر فرض کرده چرا که حضرت آدم بنا به نیاز خود، گندم خورد ولی مولانا خود را مانند فرشتگان بی نیاز از آب و نان می‌داند که جان عاشق او در اندیشه بهره وری مادی نیست؛ این ابیات می‌تواند تأیید نظر «زرین کوب» در شرح زندگانی مولانا باشد که گویا دایم روزه بود، و هرگاه که در خانه چیزی برای خوردن یافت نمی‌شد به رقص و سماع در می‌آمد و با خوشحالی بسیار می‌گفت: امروز خانه‌ام مثل خانه پیامبر است و اگر خلاف این بود از این که خانه‌اش به خانه ثروتمندان شباهت داشت بسیار اندوهگین می‌شد. (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۳۱۱) وی همچون سعدی که بلندی یافتن را نتیجه فروتنی و حقارت می‌داند:

بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

(بوستان، ۱۳۷۱: ۴۳۰)

تکامل خود، نوع بشر و در نهایت تکامل حضرت آدم را نتیجه فروتنی وی می‌داند که با خوردن نان (گندم) عصیان کار شد و سرانجام در سایه نرم خویی و فروتنی، توبه و عذر او پذیرفته شد.

«نان برون راند آدمی را از بهشت	نان مرا اندر بهشتی در سرشت
رستم از آب و ز نان همچون ملک	بی غرض گردم برین در چون فلک
بی غرض نبود به گردش در جهان	غیر جسم و غیر جان عاشقان»

(مولوی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۱۲۶)

استعداد ذاتی

نظامی نیز عصیان آدم را برای کامل شدن وی لازم دانسته و بر این باور است همان گونه که گندم برای نان شدن باید شکسته و آرد شود، حضرت آدم هم برای آدم شدن، چون گندم سرخ که با شکستن به آرد سفید مبدل می‌شود، باید زیر بار سنگین تقصیر و گناه می‌شکست و با توبه‌ای که خداوند به وی عنایت می‌کرد، رو سفید و پاک می‌شد تا به قول عرفا لایق صفت «صفی الله» شود و استعداد خداداد خود را به عرصه ظهور برساند.

«او که چو گندم سر و پایی نداشت بی زمی و سنگ نوایی نداشت
تا نفعکنند نرست آن امید تا نشکستند نشد روسپید»

(نظامی، ۱۳۷۲: ۵۰)

تقدیر الهی

اکثر عرفا متفق القولند که عصیان آدم خواست و تقدیر الهی بود و بر پایه این باور است که توبه‌ی وی را نیز خواست خداوند دانسته‌اند.

کشف‌الاسرار یکی از مهمترین آثار عرفان فارسی در این باره تعبیر شیوا و ارزنده‌ای بیان می‌کند. صاحب این اثر، عصیان حضرت آدم را غیر ارادی دانسته و بر این باور است که خداوند حضرت آدم را مست دانه‌ای گندم کرد تا با عصیان کار شدن به توبه نیازمند باشد در باور وی به خواست خداوند گندم، عقل و هوش آدم را برد تا با خوردن میوه ممنوعه لایق دوستی خدا شود. «مبیدی» معتقد است خداوند قبل از خلقت حضرت آدم ظرافت و دقت بی نظیری درباره وی داشته و خاک وجود او را از خرمن‌ها خاک غربال کرده و آن چه خالص و ناب بوده به تربیت عالمانه پرورش داده است تا این که لایق معرفت (امانت) شود. خداوند موجودی از خاک آفرید که هیچ یک از موجودات مثل آن نبودند و این برتری در شهرت و آوازه آدم کافی بود تا بتواند به تنهایی و بی شریک امانت حق را عاشقانه به سفت جان بکشد. «آدم نه خود شد که او را بردند آدم نه خود خواست که او را خواستند، فرمان آمد که مخدره معرفت را کفوی باید تا نام زد وی شود هژده هزار عالم به غربال فرو کردند کفوی به دست نیامد که قرآن مجید خبر داده بود «لیس کمثله شیء» (مبیدی، ۱۳۸۹: ج ۱ / ۱۶۲)

صاحب کشف‌الاسرار در شرح «عصی آدم ربه» حتی فراموش کاری آدم را خواست و تقدیر الهی می‌داند. در اندیشه وی خداوند فطرت فراموش کاری را در وجود حضرت آدم قرار داد تا «و لا تقربا هذه شجره» را فراموش کند و با عصیان کار شدن به توبه محتاج باشد زیرا، برای کاشت درخت امانت به زمینی نیاز بود که از آبی پاک سیراب شده باشد. آدم نیز با پاک‌ترین آب‌ها که پالوده بخار دل بود، وجود خاکی خود را پالود و خداوند با تنبیه آدم (جار زدن گناه کاری وی) زمینه را برای گریه و زاری وی آماده کرد و آدمی که به خواست خداوند داغ قصور و گناه کاری بر پیشانی داشت با خواست و کلمات آموخته شده خداوند توبه کرد و لایق عشق و برگزیدگی شد و به قول عرفا «سبقت رحمت خداوند بر غضب» تبلور یافت.

«پیری را می‌پرسند از پیران طریقت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و رتبت و منزلت و قربت که او را بود نزدیک حق جلّ و جلاله نداء «و عصی آدم» چه حکمتی داشت. پیر به زبان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که تخم محبت در زمین دل آدم فکندند و از کاریز دیدگان آب حسرت برو گشادند، آفتاب «و اشرفت الارض بنور ربها» بر آن تافت، طیتتی خوش بود قابل تخم درد آمده شجره محبت برست، هوای «فنیسی» آنرا در صحرای بهشت بپرورد، آفتاب «فلم نجد له عزمًا» آنرا خشک کرد، پس بداس «ثم اجتبه ربه» بدرود، آنگه بیاد «فتاب علیه و هدی» پاک کرده آنگه خواست که آنرا بآتش پخته گرداند، تنوری از سیاست «و عصی آدم» بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد.» (مبیدی، ۱۳۸۹: ج ۶ / ۱۹۰)

توفیق الهی

سنایی گناه و توفیق آدم را توفیق الهی می‌داند زیرا، در هر دو مور خواست آدم با تقدیر و خواست الهی مطابق می‌آید. وی بر این باور است که خداوند شانس و اقبال توبه کردن را در وجود آدم سرشته بود و حضرت آدم با این استعداد ذاتی و به کمک گریه و زاری بی حد و حصر به سعادت تقدیر خود رسید. به همین دلیل از نوع بشر می‌خواهد بدون تحمل سختی انتظار آمرزش نداشته باشند و خود را همانند حضرت آدم بهره‌مند از شانس آمرزیده شدن ندانند چرا که حضرت آدم با آن همه عزتی که نزد خداوند داشت سالیان دراز برای به دست آوردن سعادت تقدیر شده خود گریه و زاری کرد. وی انسان دروغ‌گو را لایق نام آدمیت هم نمی‌داند تا چه رسد به این که توفیق آمرزیده شدن پیدا کند.

«آدم اندر تهمت خود نیک بخت آمد زاصل با دروغی چند تاکی لاف این آدم زنیم»

(سنایی، بی تا، ۹۶۰)

اندیشه سنایی نمودی دیگر در سعدی یافته است:

«تو که از محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی»

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۹۰)

تبلور حقیقت

مولانا نیز عصیان حضرت آدم - خوردن گندم - را تقدیر الهی دانسته است و معتقد است آن حضرت با «عَلَمَ الاسماء» بر موجودات سروری داشت و از ماهیت اشیا، از جمله ذات شیطان مطمئن و آگاه بود که خداوند در روز ازل ذات لایتغیر موجودات را معین کرده است. وی برای تفهیم بشر با روش خاص معلمی خود با چند تمثیل به تشریح مسأله می‌پردازد. وی بر این باور است که مخلوقات علی رغم ظاهر غیر واقعی خود نهایتاً به صورتی در خواهند آمد که خداوند در روز ازل مقدر کرده است و حقیقت اشیا بر خداوند آشکار است.

«فروزانفر» در ذیل ابیات ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ دفتر اول آورده است: «دانا که پیمبر و دلی کامل است اسم حقیقی اشیا را باعتبار خاتمت و عاقبت می‌تواند تعیین کند و دیگران نمی‌توانند زیرا علم و آگاهی انبیا و اولیا، مستند بوحی و الهام و پیوسته بعلم الهی است و دیگران حکم بر ظاهر می‌کنند و نامی مطابق آن بر اشیا می‌نهند بر خلاف پیمبران و اولیا که نظر بر خاتمت و واقع دارند». (فروزانفر، ۱۳۷۵: ج ۲ / ۴۵۵)

ضعف علم بشری نسبت به علم حق

مولانا بر این باور است که حضرت آدم به حکم قضا گناه را تأویل به تنزیه کرد و خداوند نیز به خاطر اشتباه سهوی که بیانگر ضعف علم بشری در مقابل علم لایزال است توبه واقعی او را پذیرفت و او را پاک کرد و ذات و اصل پاکش را نمایان ساخت.

«بوالبشر کو عَلَمَ الاسماء بگ است صد هزاران علمش اندر هر رگ است

اسم هر چیزی چنان کآن چیز هست	تا به پایان جان او را داد دست
هر لقب ککو داد آن مُبدل نشد	آنکه چُستش خواند او کاهل نشد
هرکه آخر مؤمن است اول بدید	هرکه آخر کافر او را شد بدید
اسم هر چیزی تو از دانا شنو	سر رمز عَلَمِ الْأَسْمَا شنو
اسم هر چیزی بر ما ظاهرش	اسم هر چیزی بر خالق سرش
نزد موسی نام چوبش بُد عصا	نزد خالق بود نامش ازدها
بُد عُمَر را نام اینجا بُت پرست	لیک مؤمن بود نامش در الست...»

(مولوی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۵۸)

نظامی در بیتی بسیار نغز عالمی از معنی را چون «دُر» در صدف شعر نهاده است. وی در باور نازک اندیش خود لفظ و معنی را چنان درهم پیچیده که هر خواننده‌ای را به تأمل وادار می‌دارد در بیت زیر با تلمیح به «و عصى آدم ربه» گناه حضرت آدم را تعبیر و تأویل می‌کند. وی بر این باور است که خداوندی که زمین را خلق کرد و آن را مرکز عالم قرار داد، داغ و نشان عصیانگری را هم با اراده خاص خویش بر پیشانی آدم زد این بیت با توجه به اصطلاحات عرفانی «زلف و خال» معنای زیباتری یافته است در عرفان اسلامی زلف مظهر کثرت و خال مظهر وحدت است، نظامی در پی تداعی این باور است که خداوند حضرت آدم را با گناهش نشان دار کرد و در این عالم (زمین) که عالم تعلقات خاطر و وسوسه گری، عشق بازی و پای بندی است اسکان داد تا با عنایت سرافرازی به آدم، جواب اعتراض کنندگان را هم بدهد که آن چه من می‌دانم شما نمی‌دانید.

زلف زمین در بر عالم فکند خال عصى بر رخ آدم فکند

(نظامی، ۱۳۷۲: ۱۲)

نشان فروتنی

نظامی نظیر بسیاری از عرفای دیگر از آرا و عقاید آیین‌های دیگر که با دین مبین اسلام منافات ندارد، بهره‌ها برده است وی حضرت آدم را محکوم تقدیر می‌داند که هوس غذا

خوردن چشم دل او را کور کرد و هوش عقل او را برد اما، حضرت آدم با فروتنی گناه خود را پذیرفت و با توبه گل سیاه وجود خود را شستشو داد زیرا، در باور قدما آدم بر اثر گناه، زیبایی ظاهری خود را از دست داد و صورتش سیاه شد نظامی نیز بر این اندیشه است که حضرت آدم با اشک چشم خود، سیاهی روی خود را پاک کرد و این سیاهی را به کوه سراندیپ هندوستان و ساکنان آن سپرد. نظامی قبل از پرداختن به این موضوع به نوع بشر هشدار می‌دهد تا زمانی که مثل حضرت آدم توبه نکنند هرگز صفای باطن نخواهند یافت. پس سفارش می‌کند که بهترین کار بعد از گناه و عصیان توبه و عذرخواهی به درگاه حق است.

«چرک نشاید ز ادیم تو شست	تا نکنی توبه آدم نخست
عذر به آن را که خطایی رسید	کدام ازان عذر به جایی رسید
چون ز پی دانه هوسناک شد	مقطع این مزرعه خاک شد
دید که در دانه طمع خام کرد	خویشتن افکنده این دام کرد
آب رساند این گل پژمرده را	زد به سراندیپ سراپرده را
رو سیه از این گنه آنجا گریخت	بر سر آن خاک سیاهی بریخت

(همان: ۵۱)

ظاهر فرینده گندم (میوه ممنوعه)

نظامی در اندیشه ظریف خود به قدری استادانه تار و پود داستان گناه آدم را آذین بسته که خواننده مقهور باور او می‌شود و گناه آدم را از یاد می‌برد. نظامی در جانب داری از حضرت آدم گناه وی را ناشی از عزم راسخ، کرم و جوانمردی، عشق ذاتی برای تولید مثل می‌داند. او بر این باور است که حضرت آدم بزرگ‌ترین جوانمردی را در حق بشریت به انجام رسانیده و باعث و بانی شکل فعلی حیات در کره زمین شده است این در حالی است که ظاهراً گندم «میوه نوبر» آنقدر نمی‌ارزید که آدم به خاطر آن دست از بهشت بشوید و عریان در بیابان‌ها و جنگل‌ها بگریزد. پس نظامی در رد اندیشه عالمان ضمن دفاع از حضرت آدم اظهار می‌دارد که حضرت آدم از راه جوانمردی از گندم ممنوعه خورد و سختی دوری از بهشت را به جان خرید و با اشتیاق ذاتی که خداوند منان در وجود وی تعبیه کرده بود. عاشق ظاهر زیبای گندم

شد و به قول خودش آدم نیز چون گندم دو نیم و دل شکافته (شیکفته) شد و با عزمی راسخ آماده تولید مثل شد در اندیشه نظامی سختی روزگار توبه حضرت آدم به مثابه آرد شدن دانه گندم در بین سنگ آسیا، سخت و طاقت فرسا بود. وی در پایان با برداشتی شاعرانه و زاهدانه، ضمن دعوت نوع بشر به قناعت، انسان را حتی از نام گندم بر حذر می‌دارد و ارزش والای انسانی او را با تمثیلی زیبا یادآور می‌شود:

«گرمی گندم جگرش تافته	چون دل گندم بدو بشکافته
زآرزوی ما که شده نوبر او	گندم خوردن بیکی جو بر او...
آنهمه خواری که ز بد خواه برد	یکدلی گندمش از راه برسد...
ای بتو سر رشته جان گم شده	دام تو آن دانه گندم شده
قرص جوین میشکن و میشکب	تا نخوری گندم آدم فریب
پیک دلی پیرو شیطان مباش	شیر امیری سگ دربان مباش»

(نظامی، ۱۳۷۲: ۵۰ - ۵۱)

تجلی رحمت خداوند

در جایی دیگر مولانا حرص و طمع آدم را انگیزه خوردن گندم می‌داند. شاید اندیشه نظامی در ذهن مولانا تبلور یافته و همانند وی در جانب داری از حضرت آدم گناه و لغزش او را برای بقای نسل و اقناع غریزه گرسنگی لازم می‌داند و معتقد است خداوند برای تحقیق امر خود آدم را مست و مدهوش گندم کرد و او در عالم مستی (فراموشی) خریدار فریب شیطان شد و جام زهر هلاهل را عاشقانه سرکشید و گرنه در بین ملایک هیچ یک به اندازه حضرت آدم آگاه به اسرار نبود. در اندیشه مولانا حضرت آدم مست اراده خداوند است در حالی که شیطان مست غرور و تکبر خویش است. وی دلیل توبه حضرت آدم را نیز در همین راستا جستجو می‌کند و بر این باور است که چون شیطان به خاطر جاه و مقام (هیچ موجودی به اندازه من لایق خلافت نیست) مرتکب گناه شد، خداوند هیچ عذر و بهانه‌ای را از او نپذیرفت اما حضرت آدم چون در راستای اراده حق دچار لغزش شده بود، مورد رحمت حق قرار گرفت. ابیات زیر که گواه بر این حقیقت است از جای جای مثنوی انتخاب شده است.

تأویل عصیان و توبه آدم (ع) در اندیشه عرفای اسلامی / ۱۱۳

«حرص آدم چون ز گندم در فزود
پس دروغ و عشوهات را گوش کرد
کزدم از گندم ندانست آن نَفَس
از دل آدم سلیمی را ربود
غره گشت و زهر قاتل نوش کرد
می‌پرد تمییز از مست هوس»

(مولوی، ۱۳۷۵: ج ۲ / ۲۹۴)

«زلفت آدم ز اشکم بود و باه
لاجرم او زود استغفار کرد
و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
و آن لعین از توبه استکبار کرد»

(همان، ج ۵ / ۷۵۱)

«مست و بی خود نفس ما ز آن حلم بود
گر نه ساقی حلم بودی باده ریز
گاه علم، آدم ملایک را که بود
چونکه در جنت شراب حلم خورد
آن بلا دُرّه‌های تعلیم و دود
دیو در مستی کلاه از وی ربود
دیو با آدم کجا کردی ستیز
اوستاد علم و نقاد نقود
شد زبک بازی شیطان روی زرد
زیرک و دانا و چُستش کرده بود»

(همان، ج ۵ / ۸۲۳)

مولانا میل به جاودانگی انسانها را میراث پدر اول آنها می‌داند زیرا، وی بر این باور است که شیطان آدم و حوا را به داروی جاودانی فریفت. بیان شیوای حافظ یادآور اندیشه مولاناست.

«یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که ازو خصم به دام آمد و معشوقه به کام»

(حافظ، ۱۳۶۶: ۷۱۷)

خداوند که پشتیبان حضرت آدم بود وی را نجات داد و شیطان متکبر، گرفتار لعن خداوند شد. مولانا با روش معلمی خود که به خوبی از قصه و تمثیل استفاده می‌کند، به بهانه ظاهر بینی طیب که از تشخیص علایم ظاهری حکم به ناعلاجی کرده و لطف حق را نادیده گرفته

بود از زبان رنجور بامعرفت، تجویز طبیب را برخواسته از هوس می‌داند و قصه رنجور را با قصه حضرت آدم در می‌آمیزد:

«بر تو خندید آنکه گفتت این دواست	اوست ک‌آدم را به گندم رهنماست
که خورید این دانه ای دو مستعین	بهر دارو تا تکونا خالدین
اوش لغزانیسد و او را زد قفا	آن قفا واگشت و گشت این را جزا
اوش لغزانیسد سخت اندر زلق	لیک پشت و دستگیرش بود حق

(مولوی، ۱۳۷۵: ج ۶ / ۹۸۴)

گناه نتیجه بی‌خبری و عشق کلید توبه

حافظ شیرین سخن که چون نقاش چیره دست افکار و عقاید پیشینیان را به هنرمندی تمام تصویرگری می‌کند گویا مصراع زیبایی از نظامی «یافته چو دانه کیمخت ماه» و یا «خال عصبی بر رخ آدم فکند» را در خاطر گذرانده و با زیبایی هرچه تمامتر جو دانه «لکه سیاه ماه و خال عصبی را» خال مشکین نام نهاده و در نقاشی صورت آدم از آن بهره برده است. در باور وی خال سیاه یار که آرام و قرار از دل حافظ می‌برد یادآور داستان گناه آدم و راز دلبری گندم است که پا به پای آدم همراه همیشگی اوست.

«خال مشکین که بدان عارض گندم گونست سرآن دانه که شد رهنز آدم با اوست»

(حافظ، ۱۳۶۶: ۸۱)

حافظ در اظهار نظر نادری که نگارنده مصداق اندیشه او را در آثار عرفانی دیگر نیافت، بر این باور است که خداوند تقدیر انسان‌ها را بدون حضور آن‌ها رقم زده است و انسان‌ها به خاطر بی‌اطلاعی از قسمت ازلی مرتکب قصور می‌شوند پس از خداوند انتظار دارد انحرافات جزئی بشر را نادیده بگیرد و انسان را از لطف و رحمت خود محروم نکند و گرنه خود و بشر را تا ابد شرمسار خواهد دید. در اندیشه وی از آن جایی که خداوند تقدیر را از ازل، خود برای انسان نوشت و انسان نیز عاشقانه آن را پذیرفت پس باید توفیق توبه راهم به انسان عنایت فرماید.

«چوقسمت ازلی بی حضور ما کردند گرانکی نه به وفق رضاست، خرده مگیر»

(همان: ۳۴۶)

«بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشیم»

(همان: ۴۵۱)

«هرچند غرق بحر گناهم زصد جهت تا آشنای عشق شدم از اهل رحمتم»

«عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم»

(همان: ۴۲۳)

نتیجه

با تأمل در آیات قرآن کریم و سیر در متون غنی و گسترده عرفان اسلامی در می‌یابیم که قصه عصیان و توبه حضرت آدم تعابیر و جلوه‌های گوناگونی به خود پذیرفته است. در این راستا برخی تمایل آدم به سوی میوهی ممنوعه را کنایه از الهام شناخت بدی دانسته یا وسوسه شیطان را نشانه روح ناپاکی می‌دانند که در نفوس بشری موجود بوده و با همکاری شیطان به ظهور می‌رسد و توبه و بازگشت آدم را کنایه از آن گرفته‌اند که انسان با سرشت پاک خود هر لحظه می‌تواند از عصیان و بدی باز گردد و به سوی حق روی آورد. عرفای اسلامی عصیان آدم را زمینه‌ای برای تکامل وی دانسته و با تأویل‌های ذوقی صوفیانه در هر حال و مقام به جانبداری و تبرئه او پرداخته‌اند. از جمله نظامی معتقد است حضرت آدم با خوردن میوه ممنوعه بزرگترین جوانمردی را در حق انسانها به اتمام رسانید و باعث شکل فعلی حیات در روی زمین شد. صاحب کشف الاسرار عصیان آدم (ع) را غیر ارادی دانسته و بر این باور است که حضرت حق او را مست دانه ای گندم کرد تا با نافرمانی خود به توبه نیازمند باشد. در تعبیر وی گندم عقل و هوش آدم را برد تا لایق عتاب خدا و در نتیجه دوستی حق شود. وی معتقد است آدم با خواست خداوند و داغ گناه و عصیان به تقدیر خود رسید و با توبه گل سیاه وجود خود را شست و پاک کرد. این تعابیر ذوقی عرفانی با استناد به آیات قرآنی در طی قرون گذشته تاریک‌خانه‌ی اندیشه بشر را روشنی بخشیده و صحنه غبارزده و مه‌آلود شک و تردید را از خاطرها زدوده است. امید است این بررسی زمینه‌ای بکر را برای مخاطبان صوفی مسلک گشوده باشد.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم (الهی قمشہای).
- ۲- کتاب مقدس (عهد قدیم و جدید).
- ۳- جامی، عبدالرحمان بن احمد، ۱۳۶۱، هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه: آقا مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات کتابفروشی سعدی- ناصر خسرو، چاپ سوم.
- ۴- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۶۶، دیوان غزلیات به اهتمام: خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- _____، ۱۳۶۷، حافظنامه به شرح بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- _____، ۱۳۷۸، شرح عرفانی غزل‌های حافظ ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری، تصحیح و تعلیقات: بهاءالدین خرمشاهی- کورش منصوری- حسین مطیعی امین، تهران، انتشارات قطره.
- ۷- _____، ۱۳۸۸، شاخ نبات به شرح محمد رضا برزگر خالقی، تهران، انتشارات زوآر.
- ۸- حریری، محمد یوسف، ۱۳۷۸، فرهنگ اصطلاحات قرآنی، قم، انتشارات هجرت چاپ اول.
- ۹- دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، نشر لیدا. چاپ دوم
- ۱۰- رازی، نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاهورین انوشیروان، ۱۳۶۳، مرصادالعباد به اهتمام محمد امین ریاحی تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ بیست و هشتم.
- ۱۲- سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله، ۱۳۶۳، گلستان، شرح: محمد خزائلی، تهران، انتشارات جاویدان. چاپ پنجم
- ۱۳- _____، ۱۳۷۱، شرح بوستان، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم.

- ۱۴- سنایی غزنوی، ابومجدوبن آدم، بی‌تا، دیوان به اهتمام: مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۵- _____، ۱۳۶۸، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۴، تاریخنامه طبری، ترجمه: ابو علی محمد بلعمی، به کوشش محمد روشن، تهران، بی‌نا.
- ۱۷- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، ۱۳۸۴، مصیبت نامه، تهران، انتشارات دُرّ.
- ۱۸- _____، ۱۳۷۴، به تصحیح: سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- گوهرین، سید صادق، ۱۳۸۰، شرح اصطلاحات تصوّف دوره ده جلدی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ اول.
- ۲۰- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، چاپ سوم، ۱۳۷۵، مثنوی معنوی مطابق نسخه مشهور و معتبر تصحیح رینولد الن نیکلسون، به کوشش: مهدی آذر یزدی (خرمشاهی) تهران، انتشارات پژوهش.
- ۲۱- _____، ۱۳۷۵، شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات زوآر.
- ۲۲- _____، ۱۳۷۹، مثنوی معنوی، شرح: کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم.
- ۲۳- نظامی گنجه ای، الیاس، ۱۳۶۶، کلیات خمسه، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۴- _____، ۱۳۷۲، شرح مخزن الاسرار: برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۲۵- میدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۸۹، کشف الاسرار وعده الابرار به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر.